

## احکام محارب در فقه شافعی و حنفی

بهمن قاسمی

مقدمه

ایجاد ترس و کشتار در بین مردم و نا امن کردن جامعه و ایجاد تنش و جنگ در بین مسلمانان، آن قدر در دیدگاه خداوند متعال منفور بوده است که در قرآن می فرماید: {إِنَّ زَمَّامًا جَزَاءُ السَّادِرِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ} (المائدة: 33)، «همانا کیفر آنان که با خدا و رسول به جنگ برخیزند و در زمین به فساد کوشند جز این نباشد که آن‌ها را به قتل رسانده، یا به دار کشند و یا دست و پایشان به خلاف یکدیگر ببرند و یا به نفی و تبعید از سرزمین (صالحان) دور کنند. این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت به عذابی بزرگ معذب خواهند بود.».

از پیامبر اکرم نیز درباره آشوبگران و کسانی که به دنبال فتنه انگیزی و جنگ افروزی در بین مسلمانان هستند سخنانی نقل شده است که قابل تأمل است. مثلاً حضرت می فرماید: هر کس شمشیر [سلاح] بکشد و آن را در بین مردم قرار دهد [و آنان را بزند و ایجاد نا امنی کند] خونش هدر است [1]. همچنین در جای دیگری می فرماید: کشتن هیچ مسلمانی حلال نیست مگر ... کسی که بر امام [حاکم] خروج کرده و با او [رسولش] محاربه کرده است؛ که چنین شخصی، کشته می شود، یا به صلیب کشیده می شود، یا تبعید می شود [2].

بر همین اساس فقهای مذاهب مختلف اسلامی در کتب خود به این مسئله پرداخته و ابعاد مختلف آن را بررسی کرده اند. در ادامه، برخی از اقوال فقهای مذهب شافعی و حنفی - در قالب پرسش و پاسخ - ارائه خواهد شد:

## 1. منظور از محاربه [إفساد فی الأرض] چیست؟

ماوردی شافعی در کتاب «الحاوی الکبیر» در ضمن بحث درباره احکام محاربین، درباره اینکه منظور از فساد [و محاربه] در آیه {وَيَسْءُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا} چیست؟ می گوید: قول دوم این است که این فساد، مخصوص راهزنی و ایجاد ترس در راه ها است. این قول صحیح است و فقها نیز همین نظر را دارند. چرا که آن گناهان دیگر [مثل قتل و دزدی و زنا که در قول اول گفته شد که منظور از فساد اینهاست] احکامشان در آیات دیگری مشخص شده است [3].

ابن کثیر دمشقی نیز در «تفسیرش» می گوید: محاربه، به معنی مخالفت و ضدیت [با اسلام و مسلمانان] است. محاربه بر کفر یا قطع طریق و راهزنی یا ایجاد ترس در راه ها صدق می کند. همینطور [فساد در زمین نیز بر انواع شرّ صدق می کند. تا جایی که برخی از سلف همچون سعید بن مسیب گفته اند: گرفتن درهم و دینار مردم نیز از مصادیق [فساد در زمین است. کما اینکه خداوند می فرماید: {وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ} (البقره: 205)؛ « و چون برگردد کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباہکاری و فساد را دوست ندارد» [4].

## 2. به چه کسی محارب گفته می شود؟

ماوردی در کتاب «أحكام السلطانية» می گوید: هرگاه گروهی از اهل فساد، اجتماع کنند و سلاح بکشند و راهزنی کنند و اموال مردم را بگیرند و آدم بکشند و جلوی رفت و آمد مردم را بگیرند، پس آنان محارب هستند. همان کسانی که خداوند درباره آنان فرموده است: {إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاَفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ} (المائدة: 33) [5].

او همچنین در کتاب «الحاوی الکبیر» می گوید: شافعی گفته است: قطع الطريق کسانی هستند که متعرض گروهی که [مال و جانشان] امنیت دارد می شوند تا مال آنان را در بیابان [و راه های خارج از شهر] غصب کنند در حالی که سلاح خود را کشیده اند. من [شافعی] نظرم این است که قطع الطريق در شهر اگر گناهشان از قطع الطريق در بیابان بیشتر نباشد، [دست کم] حدشان یکی است [6]. [البته واضح است که قطع طریق یکی از مصادیق [فساد فی الأرض] است نه همه ی مصادیق آن. کما اینکه مثلا دایر کردن مراکز

فحشاء یا باند‌های قاچاق و... نیز از مصادیق افساد فی الارض هستند لکن در اینجا، بحث از قطع طریق و محاربه بودن این عمل می باشد].

ماوردی در ادامه نظر ابوحنیفه درباره قطاع الطريق را اینگونه نقل و نقد می کند: ابوحنیفه گفته است: «حکم محارب بر کسی که در شهر است یا نزدیک شهر است - اگر به گونه ای باشد که اهل شهر بتوانند به مردم کمک کنند - بار نمی شود. اما اگر در صحرا باشد که اهل شهر نمی توانند به کمک مردم بروند حکم محاربه جاری می شود. استدلال ابوحنیفه این است که کمک مردم شهر به گروهی که مورد حمله قرار گرفته اند، حکم محاربه و جنگ را نفی می کند». ولی دلیل ما [برای اینکه حکم محارب مخصوص بیابان و بیرون شهر نیست] این است که آیه {إِنَّ زَمَّامًا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا} (المائدة: 33) عام است و [به حالت خاصی] مخصوص نشده است. چون هر سببی که باعث وجوب حد در خارج از شهر بشود، باعث وجوب حد در شهر هم می شود. مثل زنا و قذف و شرب خمر. [بلکه] این امور جرمشان در شهر سنگین تر است. به خاطر سه امر: یکی اینکه غالباً شهر دارای امنیت و بیابان دارای خوف است [پس نا امن کردن شهر بدتر از نا امن کردن بیابان است]. دوم اینکه: شهر تحت سلطه حاکم و سلطان است ولی بیابان نه [پس نا امن کردن شهر به خاطر معارضة با حاکمیت جرمش شدید تر است]؛ و سوم اینکه: قلمرو و سلطه انسان در شهر بیشتر از بیابان است، پس بهترین [کمترین] حالتی که در اینجا متصور است اینکه حکم محاربین در آنجا که کار سخت تر است [شهر] مثل آنجا کار راحت تر است [بیابان] باشد [7].

محمد بن حسن شیبانی حنفی (م 189) در کتاب «الجامع الصغير و شرحه النافع الكبير» می گوید: قطاع الطريق به منزله اهل حرب هستند چرا که همگی به محاربه با خداوند متعال برخاسته اند [8]. سرخسی حنفی (م حدود 483) نیز در کتاب «المبسوط» می گوید: قطاع الطريق، با توجه به نص، محارب هستند [9].

لازم به ذکر است که منظور از سلاح، الزاماً شمشیر نیست بلکه - بنا بر دیدگاه احناف - اگر در دست محاربین، چوب و سنگ باشد نیز برای صدق محاربه کافی است. بلکه درد دیدگاه شوافع، اصلاً چوب و سنگ هم نیاز نیست و همین که محاربین ایجاد ترس کنند و با غلبه بر مردم و زدن آنان با دست، مالشان را بگیرند [یا تخریب کنند و رعب و وحشت ایجاد کنند] محاربه صدق می کند [10].

3. حکم محاربین [و مفسدین فی الارض] چیست؟

ماوردی شافعی در «الحاوی الکبیر» می گوید: خداوند در آیه 33 مائده چهار حکم درباره آنان بیان کرده و می فرماید: {أَنْ يُّقَاتِلُوا أَوْ يُمْسَلِّحُوا أَوْ يُقَاتِلُوا أَوْ يُقَاتِلُوا أَوْ يُقَاتِلُوا أَوْ يُقَاتِلُوا} (المائدة: 33). «آن‌ها را به قتل رسانده، یا به دار کشند و یا دست و پایشان را به خلاف یکدیگر ببندند و یا به نفی و تبعید از سرزمین دور کنند» [11].

مرغینانی حنفی در کتاب «الهدایة فی شرح بدایة المبتدی» آورده است: هرگاه جماعتی یا حتی شخص واحدی خروج کنند و راه را قطع کنند، و قبل از اینکه مال کسی را بگیرند یا کسی را بکشند دستگیر شوند، امام [حاکم] آنان را زندانی می کند تا اینکه توبه کنند. اگر مال مسلمان یا کافر ذمی را گرفته باشند و بعد از تقسیم مال، به هر شخص [محارب] ده درهم یا بیشتر یا به اندازه قیمت ده دینار رسیده باشد، حاکم دست و پای آنان را از جهت خلاف قطع می کند. اگر مرتکب قتل شده باشند ولی مال کسی را نگرفته باشند، حد آن این است که امام آنها را بکشد. اصل در این مسئله این قول خداوند است که می فرماید: {إِنَّ نَافِلَةَ مَا غَنَى الْمُؤْمِنُ يُحِبُّهَا وَاللَّطِيفُ خَبِيرٌ} (المائدة: 33) [12].

4. چرا مجازات محارب شدیدتر از دزد است؟

شاه ولی<sup>۱۱</sup> [دهلوی] از علمای احناف در کتاب «حجّة الّیّ البالغة» می گوید: علت تشریح حکم شدیدتر از حد سرقت برای محاربه این است که اجتماع تعداد زیادی از مردم [برای ایجاد نا امنی] خالی از این نیست که بر تعدادی از آنان خصلت حیوانی و درندگی غالب می شود فلذا ابایی از کشتار و تخریب [اموال عمومی و خصوصی] ندارند و در این مسئله مفسده ای بیشتر از مفسده دزدی است. چرا که [عادتا] صاحبان مال ممکن است مالشان را از دزد حفظ کنند ولی نمی توانند از محاربین حفظ کنند [چون جّوی که در محاربه درست می شود، همراه با ایجاد ترس و نا امنی و تخریب و ضرب و جرح و قتل است، بلکه محارب از آنجا که به انگیزه فساد و نهب و تخریب قیام کرده است، مردم از او می ترسند نه او از مردم، به خلاف دزد] [13].

5. آیا حکم محاربه شامل مسلمانان [چه گروهی چه فردی] نیز می شود؟

محمد بن ادریس شافعی در کتاب «الأمّ» می گوید: این حدود [در آیه 33 مائده] درباره مسلمانان نازل شده است [14]. ماوردی نیز در کتاب «الحاوی الکبیر» در بحث «قطّاع الطریق» و ذیل آیه 33 مائده می گوید: قول چهارم [که این آیه درباره چه کسانی نازل شده است] این است که این آیه اخبار خداوند

متعال از حکم کسی است که با خدا و رسول محاربه کرده و سعی در افساد در زمین داشته است؛ چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان. این قول جمهور است و قول صحیح هم همین است؛ و فقها هم بر همین نظر هستند. علت [اینکه این آیه مخصوص کفار یا اهل کتاب نیست] آن است که خداوند در آیات دیگری حکم اهل کتاب و مرتدین و اهل حرب را بیان کرده است و این مسئله اقتضا می کند که این آیه درباره غیر کفار و مرتدین و اهل حرب [مشرکین] باشد. چرا که خداوند متعال در ادامه می گوید: {إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنِّي فَآبُوا إِلَيَّ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ} (المائدة: 34) و این [که اگر قبل از دستگیری توبه کردند بخشیده شوند] حکم مسلمانان است نه غیر مسلمانان [و کافران حربی] [15].

قسطلانی شافعی نیز در کتاب «ارشاد الساری» می گوید: جمهور علما بر این عقیده هستند که این آیه درباره افرادی از مسلمانان که خروج [و شورش] کرده و سعی در افساد در زمین دارند و راه ها را قطع می کنند نازل شده است. این قول مالک و شافعی و کوفیین است [16].

سرخسی حنفی (م حدود 483) نیز در کتاب المبسوط می گوید: محاربه عادتاً از طرف گروهی از مسلمانان یا کافرین ذمی محقق می شود که قدرت بازدارندگی [و مزاحمت برای مردم] و توان دفاع از خودشان را دارند [یعنی دارای عِدّه و عُدّه هستند و می توانند در مقابل مردم مخالف خود بایستند و آنان را بترسانند و عقب برانند و جنایات خود را مرتکب شوند] [17].

البته افرادی همچون مرغینانی حنفی در کتاب «الهدایة فی شرح بدایة المبتدی» نیز ثبوت حکم محارب را مخصوص جمعیت ندانسته بلکه ملاک را قدرت بر امتناع [قدرت بازدارندگی و ضربه زدن به مردم و ایجاد ترس و وحشت در راه] قرار داده و حکم محارب را برای یک نفر نیز ثابت می دانند [18].

## 6. آیا زنان و مردان در حکم محاربه یکسان هستند؟

ماوردی در «الحاوی الکبیر» می گوید: اگر در بین محاربین و قطاع الطریق، زن نیز حضور داشته باشد، مثل مردان بر او حد اجرا می شود. ابوحنیفه گفته است حکم محارب از او ساقط می شود ولی از باب قصاص، کشته می شود [اگر آدم کشته باشند] و غرامت مالی که دزدیده از او گرفته می شود؛ و به صلیب کشیده نمی شود. چرا که زن اهل محاربه [و جنگیدن] نیست، برای همین حدّ محارب از او ساقط می شود. مثل کودک و دیوانه.

ماوردی در ادامه و در ردّ قول ابوحنیفه می گوید: دلیل ما [بر اینکه حکم محارب بر زن نیز همچون مرد اجرا می شود] این است که آیه عام است و برای محاربه وارد شده و به وسیله این قیاس که هر کس در غیر از محاربه، حد بر او جاری شود در محاربه نیز حد بر او جاری می شود [یعنی همینطور که اگر زن کسی را بکشد یا زنا کند یا... حد بر او جاری می شود و تفاوتی با مرد ندارد، در محاربه نیز همچون مرد حکم بر او جاری می شود]. چرا که هر حدّی که واجب باشد بر مرد اجرا شود، بر زن نیز واجب است اجرا شود؛ مثل اجرای حدّ در غیر از محاربه. اما اینکه ابوحنیفه زن را با کودک و دیوانه مقایسه کرد [تا حد محاربه را از او ساقط کند] وارد نیست. چون سقوط حدّ از کودک و دیوانه در غیر محاربه ثابت است و به همین دلیل در محاربه نیز ساقط می شود، در حالی که اجرای حد در غیر محاربه بر زن واجب است - چون مکلف است - پس در محاربه نیز حد بر او اجرا می شود؛ و [اعلم [19]].

ابو زکریا نووی نیز در «روضه الطالبین و عمدة المفتین» می گوید: مرد بودن برای راهزنان [و کسانی که راه ها را نا امن می کنند و به مردم آسیب می رسانند] شرط نیست. بلکه اگر زنان نیز اجتماع کنند و دارای شوکت و قوّت باشند، پس آنان قطاع الطريق [و محارب] هستند. حتی نیاز نیست که سلاح بکشند، همین که چوب و سنگ بردارند نیز برای صدق محاربه کافی است [20].

7. نحوه اجرای حکم محاربین چگونه است؟

ماوردی در «الحاوی الکبیر» می گوید: فقها در اینکه این چهار حکم [کشته شدن - به صلیب کشیده شدن - بریده شدن یک دست و یک پا در جهت خلاف - تبعید شدن] اختلاف کرده اند؛ که آیا واجب تخییری است [که حاکم در انجام هر کدام از این حکم ها مختار باشد] یا اینکه واجب ترتیبی است. به این صورت که هر کدام از این چهار عقوبت به ترتیب، در مقابل یک تعدی باشد [به این صورت که هر عقوبت برای یک گناه باشد، و برای گناه دیگر به کار نرود]. در اینجا اهل علم دو قول دارند:

قول اول: سعید بن مسیب و مجاهد و عطاء و نخعی و مالک و داود گفته اند این چهار عقوبت بنا بر تخییر است و امام [حاکم] هر کدام را که خواست در حق محارب اجرا می کند. قول دوم: شافعی و ابوحنیفه گفته اند این عقوبتها بنا بر ترتیب است. چرا که اولاً: اختلاف عقوبت اقتضای اختلاف اسباب را دارد؛ و ثانیاً: اگر قائل به تخییر باشیم، به این منجر می شود که جایز باشد آنکه جرمش کم است به شدیدترین عقوبت مجازات شود یا آنکه جرمش سنگین است به عقوبت کمی دچار شود، ولی ترتیب چنین اشکالی را در پی ندارد؛ و ثالثاً: اینکه اگر انجام این عقوبات برای مجرم بنا بر تخییر بود، باید در آیه از مجازات خفیف تر [تبعید] شروع می شد نه مجازات سنگین تر [کشته شدن] [21].

ماوردی در ادامه این بحث، بعد از اینکه قول ترتیب در عقوبت را قول بهتر می داند، می گوید: حال که ثابت شد عقوبت بنا بر ترتیب است، علما درباره اینکه این ترتیب چگونه است اختلاف کرده و سه نظر دارند [که قول اول و سوم مربوط به ابوحنیفه و شافعی است]: قول اول: نظر ابوحنیفه است که می گوید: اگر محارب آدم کشته باشد، کشته می شود و اگر مال مردم را گرفته باشد، دست و پایش از خلاف بریده می شود و اگر کشته باشد و مال برداشته باشد، کشته می شود و دست و پایش بریده می شود. تبعید محارب هم این است که در شهر خودش زندانی شود [22]. ... قول سوم: نظر شافعی است و ابن عباس نیز همین نظر را دارد که می گویند: اگر محارب مرتکب قتل شده باشد ولی مال را برنداشته باشد، کشته می شود ولی به صلیب کشیده نمی شود. اگر آدم کشته باشد و مال را برداشته باشد، کشته می شود و به صلیب کشیده می شود و سپس دست و پایش قطع می شود. اگر مال برداشته باشد ولی آدم نکشته باشد، دست و پایش از جهت خلاف بریده می شود و اگر مال برداشته باشد و آدم نکشته باشد، تعزیر می شود و تبعید شدن آنها هم به این است که او را برای اقامه حد احضار کنند و او فرار کند [و تبعید او به همین شکل محقق می شود] [23].

8. حکم کسی که همراه با محاربین بوده چیست؟

ماوردی در «الحاوی الکبیر» نقل می کند: شافعی گفته است: هر کس از آنان [که مباشرتا آدم نکشته یا مالی را نگرفته، ولی] در محل جرم حضور داشته و موجب ازدیاد جمعیت محاربین یا ازدیاد هیبت و ترسناکی آنان بوده یا ضعیف بوده [و قدرت جنایت نداشته] است، زندانی و تعزیر می شود. ماوردی در ادامه می گوید: این قول صحیح است. حدود خداوند برای کسی که مباشرتا جنایت کرده یا دیگری که کمک حال و معاون و یاور بوده متفاوت است. اما ابوحنیفه گفته است: کسی که باعث ازدیاد ترس و هیبت محاربین شده نیز همانند کسی است که مباشرتا جنایت کرده است و حد بر هر دو اقامه می شود. پس اگر یکی از آن محاربین آدم کشته باشد، همگی کشته می شوند و اگر یکی از آنان مال گرفته باشد، دست و پای همگی قطع می شود. استدلال ابوحنیفه به آیه {إِنَّ زَمًّا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا} (المائدة: 33) می باشد؛ چرا که آیه عام است و کسی را تخصیص نکرده است [که مثلا کسی که مباشرتا جنایت کرده کشته شود و کسی که مباشرتا جنایت نکرده ولی با محاربین همراه بوده، حد بر او جاری نمی شود]. ابوحنیفه همچنین به روایتی از پیامبر اکرم استدلال کرده که می فرماید: کشتن هیچ مسلمانی حلال نیست مگر در سه مورد: در زنا، محصنه و قتل عمدی و کسی که بر امام [حاکم] خروج کرده و با او [رسولش] محاربه کرده است؛ که چنین شخصی، کشته می شود، یا به صلیب کشیده می شود، یا تبعید می شود. پس در این روایت، محارب به صورت عام به کار برده شده و فرقی بین مباشر و غیر مباشر [سیاهی لشکر] گذاشته نشده است [24].

9. آیا در صورت بخشیده شدن محارب توسط شاکی، حکم محاربه ساقط می شود؟

ماوردی در «الحاوی الکبیر» می گوید: شافعی گفته است: اگر کسی بخواهد جراحی که توسط محاربین به او وارد شده را ببخشد، این حق را دارد. اما اگر کسی بخواهد از قتل بگذرد و محارب را ببخشد، این بخشیدن موجب حفظ خون محارب نمی شود و بر امام [حاکم] واجب است که محارب را - در صورتی که جنایتش به قتل رسیده - بکشد [25].

10. آیا توبه محارب پذیرفته می شود؟

ماوردی شافعی در کتاب «الحاوی الکبیر» می گوید: توبه بعد از اینکه محارب گیر افتاد [دستگیر شود یا در موقعیتی قرار بگیرد که راه گریزی از قانون نداشته باشد] تأثیری - چه در حد محاربه [که حق خداوند است] و چه در حق [مردم] - ندارد. چرا که خداوند متعال شرط پذیرش توبه را عدم قدرت بر محارب قرار داده و فرموده است: {إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ} (المائدة: 34). «مگر کسانی که قبل از اینکه بر آنان دست یابید، توبه کرده اند».

اما اگر محارب قبل از قدرت یافتن بر او [و دستگیر شدن] توبه کند، این توبه در سقوط حدّ محاربه [مثل قطع دست و پا یا به صلیب کشیده شدن که حق خداوند است] مؤثر است... اما در مورد حقوق انسانها - مثل قتل و سرقت اموال و... - در هر حال توبه تأثیری ندارد [و اگر ولیّ دم خواست می تواند قصاص کند، و محارب باید خسارت اموال تلف شده یا دزدیده شده را بپردازد] [26].

.....

[11] . المستدرک علی الصحیحین، ج2، ص171 - سنن نسائی، ج7، ص117. «مَنْ شَهِرَ سَيِّئَةً ثُمَّ وَضَعَهَا فَدَمَهُ هَدْرٌ»

[12] . ماوردی، الحاوی الکبیر، ج13، ص363. «لَا يَحِلُّ قَتْلُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ زَانٍ مَحْصَنٍ فِيرْجَمُ، وَرَجُلٌ قَتَلَ مُتَعَمِّدًا فَيُقْتَلُ بِهِ، وَرَجُلٌ خَرَجَ عِلْمِيًّا لِإِمَامٍ فَحَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَيُقْتَلُ أَوْ يُصَلِّبُ أَوْ يُنْفَى مِنَ الْأَرْضِ».

[13] . ماوردی، الحاوی الکبیر، ج13، ص353. «وَالْقَوْلُ الثَّانِي: إِنَّ هَذَا الْفَسَادَ خَاصٌّ»



فِي قَطْعِ الطَّرِيقِ وَإِخَافَةِ السَّبِيلِ وَهُوَ الصَّحِيحُ، وَعَلَيْهِ الْفُقَهَاءُ؛  
لِأَنَّ حُكْمَ تِلْكَ الْمُعَاصِي مُبَيَّنٌ فِي غَيْرِ هَذِهِ الْآيَةِ فَكَانَتْ هَذِهِ الْآيَةُ  
فِي غَيْرِهَا مِنَ الْمُعَاصِي.»

[4]. ابن كثير، تفسير ابن كثير ط علميه، ج3، ص85. « الْمُحَارِبَةُ هِيَ الْمُضَادَّةُ  
وَالْمُخَالَفَةُ، وَهِيَ صَادِقَةٌ عَلَى الْكُفْرِ وَعَلَى قَطْعِ الطَّرِيقِ وَإِخَافَةِ  
السَّبِيلِ، وَكَذَا الْإِفْسَادُ فِي الْأَرْضِ يُطْلَقُ عَلَى أَنْوَاعٍ مِنَ الشَّرِّ »

[5]. ماوردى، احكام السلطانيه، ص105. « وَإِذَا اجْتَمَعَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْإِفْسَادِ  
عَلَى شَهْرِ السَّلَاحِ وَقَطْعِ الطَّرِيقِ وَأَخَذُوا الْأُمُورَ وَقَتَلُوا النَّفُوسَ، وَمَنْعُوا  
السَّابِلَةَ، فَهُمْ الْمُحَارِبُونَ.»

[6]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص360. « وَقَطْعُ الطَّرِيقِ هُمُ الَّذِينَ يَعْتَرِضُونَ بِالسَّلَامِ الْقَوْمَ حَتَّى  
يَغْضِبُوهُمْ أَوْ يَنْزِعُوا أَمْوَالَهُمْ فِي الصَّحَارِيِّ مُجَاهَرَةً وَأَرَاهُمْ فِي الْمِصْرِ إِنْ لَمْ  
يَكُونُوا أَعْظَمَ ذَنْبًا فَحُدُودُهُمْ وَاحِدَةٌ.»

[7]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص361. « وَقَطْعُ الطَّرِيقِ هُمُ الَّذِينَ يَعْتَرِضُونَ بِالسَّلَامِ الْقَوْمَ حَتَّى  
يَغْضِبُوهُمْ أَوْ يَنْزِعُوا أَمْوَالَهُمْ فِي الصَّحَارِيِّ مُجَاهَرَةً وَأَرَاهُمْ فِي الْمِصْرِ إِنْ لَمْ  
يَكُونُوا أَعْظَمَ ذَنْبًا فَحُدُودُهُمْ وَاحِدَةٌ.»

[8]. محمد بن حسن شيبانى، الجامع الصغير وشرحه النافع الكبير، ص119. « قَطْعُ الطَّرِيقِ  
بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ الْحَرْبِ لِأَنَّ الْكُلَّ يُحَارِبُونَ □ »

[9]. سرخسى، المبسوط، ج9، ص195. « لِأَنَّ قُطَاعَ الطَّرِيقِ مُحَارِبُونَ بِالنَّصِّ »

[10]. الموسوعة الكويتية، ج17، ص157. « فَقَالَ الْخَنَفِيَّةُ وَالْخَنَابِلَةُ: يُشْتَرَطُ أَنْ  
يَكُونَ مَعَ الْمُحَارِبِ سِلَاحٌ، وَالْحِجَارَةُ وَالْعِصِيَّةُ سِلَاحٌ »

[11]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص353. « فَقَدَّ حَكَمَ اللَّاهُ تَعَالَى فِيهِمْ بِأَرْبَعَةٍ  
أَحْكَامٍ ذَكَرَهَا فِي الْآيَةِ »

[112]. مرغينانى، الهداية في شرح بداية المبتدي، ج2، ص375. « وإن أخذوا مال مسلم أو ذمي والمأخوذ إذا قسم على جماعتهم أصاب كل واحد منهم عشرة دراهم فصاعداً أو ما تبلغ قيمته ذلك قطع الإمام أيديهم وأرجلهم من خلاف».

[113]. شاه وليّ الله دهلوى، حجة الله البالغة، ج2، ص253. «وَالسَّيِّبُ فِي مَشْرُوعِيَّةِ هَذَا الْحَدِّ أَشَدَّ مِنْ حَدِّ السَّرْقَةِ أَنْ إِجْتِمَاعَ الْكَثِيرِ مِنْ بَنِي آدَمَ لَا يَخْلُؤُ مِنْ أَنْفُسٍ تَغْلِبُ عَلَيْهِمْ الْخَصْلَةَ السَّعِيَّةَ لَهُمْ جَزَاءَهُ شَدِيدَةٌ وَقِتَالُ وَاجْتِمَاعُ فَلَا يَبَالُونَ بِالْقَتْلِ وَالنَّهْبِ، وَفِي ذَلِكَ مَفْسَدَةٌ اعْظَمَ مِنَ السَّرْقَةِ».

[114]. شافعى، الأم، ط دار المعرفة، ج6، ص164. « أَنْ السَّيِّبُ الْخُدُودَ إِزْمَامًا نَزَلَتْ فِيْمَنْ أَسْلَمَ »

[115]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص352. «وَالْقَوْلُ الرَّابِعُ: إِنَّ نَهْمًا نَزَلَتْ إِخْبَارًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى بِحُكْمِ مَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَسَعَى فِي الْأَرْضِ فَسَادًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ، وَهَذَا قَوْلُ الْجُمْهُورِ، وَهُوَ الصَّحِيحُ الَّذِي عَلَيْهِ الْفُقَهَاءُ...».

[116]. قسطلانى، ارشاد السارى، ج10، ص2. « والجمهور على أن هذه الآية نزلت فيمن خرج من المسلمين يسعى في الأرض بالفساد ويقطع الطريق، وهو قول مالك والشافعي والكوفيين».

[117]. سرخسى، المبسوط، ج9، ص195. «وَالْمُحَارَبَةُ عَادَةٌ مِنْ قَوْمٍ لَهُمْ مَدْعَةٌ وَشَوْكَةٌ يَدْفَعُونَ عَنْ أَنْفُسِهِمْ»

[118]. مرغينانى، الهداية في شرح بداية المبتدي، ج2، ص375. « وإذا خرج جماعة ممتنعين أو واحد يقدر على الامتناع»

[119]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص375. « إِذَا كَانَ فِي قِطَاعِ الطَّرِيقِ امْرَأَةٌ أُقِيمَ عَلَيْهَا الْحُدُودُ فِي الْحَرَابَةِ كَالرَّجُلِ فِي قِطْعِهَا وَصَلْبِهَا».

[120]. ابوزكريا نووى، روضة الطالبين و عمدة المفتين، ج10، ص156 و 157. «لَا يُشْتَرَطُ فِي

قُطِّعَ الطَّرِيقَ الذُّكُورَةَ، بَلْ لَوْ اجْتَمَعَ نِسْوَةٌ لَهُنَّ شَوْكَةٌ وَفُوسَةٌ، فَهُنَّ قَاطِعَاتُ طَرِيقٍ...».

[211]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص353. «فَإِذَا تَقَرَّرَ أَنْ هَذِهِ الْآيَةَ مُخْتَصَّةٌ بِالْمُحَارَبِينَ مِنْ قِطَاعِ الطَّرِيقِ وَمَخِيفِ السَّبِيلِ الَّذِينَ يَعْتَرِضُونَ السَّابِلَةَ مُجَاهِرَةً وَمُحَارَبَةً فَيَأْخُذُونَ أَمْوَالَهُمْ وَيَقْتُلُونَ نَفْسَهُمْ فَقَدْ حَكَمَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ بِأَرْبَعَةٍ أَحْكَامٍ ذَكَرَهَا فِي الْآيَةِ فَقَالَ: فَاخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ فِي هَذِهِ الْأَحْكَامِ الْأَرْبَعَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى عُقُوبَةً لَهُمْ هَلْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ طَرِيقَ التَّخْيِيرِ فِي أَنْ يَفْعَلَ الْإِمَامُ مِنْهَا مَا رَأَى مَلَاةً أَوْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ طَرِيقَ التَّسْرُّبِ فَتَكُونُ كُلُّ عُقُوبَةٍ مِنْهَا فِي مُقَابِلَةِ ذَنْبٍ لَا يَتَعَدَّاهُ إِلَّا إِلَى غَيْرِهِ اخْتِلَافَ فِيهِ أَهْلُ الْعِلْمِ عَلَيْهِ قَوْلَيْنِ».

[221]. همان. «أَحَدُهَا: وَهُوَ مَذْهَبُ أَبِي حَنِيفَةَ أَنَّْهُ إِذَا قُتِلَ قَتْلًا وَإِنْ أَخَذَ الْمَالَ قُطِّعَتْ يَدُهُ وَرَجُلُهُ مِنْ خَلْفِهِ، وَإِذَا قُتِلَ وَأُخِذَ الْمَالُ قُتِلَ وَقُتِلَ، وَنَفِيَهُمْ أَنْ يُحْبِسُوا فِي بِلَادِهِمْ».

[23]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص354. «وَالْمَذْهَبُ الثَّلَاثُ: وَهُوَ مَذْهَبُ الشَّافِعِيِّ وَبِهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ سَاسٍ: أَنَّْهُ إِنْ قَتَلَ وَلَمْ يَأْخُذْ بِالْمَالِ قُتِلَ وَلَمْ يُصَلِّبْ...»

[24]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص363. «وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: الرَّدُّ عَلَى الْمُكْثِرِ فِيهَا، وَالْمُهِيبُ كَالْمُبَاشِرِ فِي إِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَيْهِ».

[25]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص368. «قال الشافعي: "وَمَنْ عَفَا الْجِرَاحَ كَانَ لَهُ وَمَنْ عَفَا النَّفْسَ لَمْ يُحَقِّقْ بِذَلِكَ دَمُهُ وَكَانَ عَلَيْهِ الْإِمَامُ فَتَلَاهُ إِذَا بَلَغَتْ جِنَايَتُهُ الْقَتْلَ».

[26]. ماوردى، الحاوى الكبير، ج13، ص371. «فَأَمَّا حُقُوقُ الْأَدَمِيِّينَ مِنَ الدِّمَاءِ وَالْأَمْوَالِ وَحَدِّ الْقَذْفِ فَلا يَسْقُطُ بِالتَّوْبَةِ فِي الْحَالَيْنِ»

